

مقایسه مرگ اندیشی در نهج البلاغه و مینوی خرد و بهره‌های تربیتی آن

حمیدرضا بهروان

چکیده

این پژوهش پس از دیباچه‌ای کوتاه به مرگ اندیشی، مسئله مرگ اندیشی را به مثابه دیدگاهی بنیادین از نگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه بررسی خواهد کرد. آنگاه نویسنده برداشت‌های تربیتی خود را با نگاه نهج البلاغه ارائه می‌دهد. در بخش دیگر پس از معرفی یکی از متن‌های معتبر ادبیات پارسی پیش از اسلام (مینوی خرد)، مرگ اندیشی در آن بررسی خواهد شد و آنگاه پس از مقایسه این مفهوم در نهج البلاغه و مینوی خرد، دیدگاه‌ها و دستاوردهای نویسنده از پژوهش عرضه می‌شود.

کلید واژه‌ها:

مرگ، مرگ اندیشی، امام علی (ع)، تعلیم و تربیت، نهج البلاغه، مینوی خرد

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مینوی
خرد و بهره‌های
تربیتی آن

دیباچه

مرد حقیقی باید در مدت حیات، خود را آماده مرگ نماید که آن مقصود زندگی است. (زارعی، ۱۳۷۸: ۳۷)

این سخنان را بیش از ۲۴۰۰ سال پیش سقراط دقیقه‌هایی پیش از مرگ بر زبان رانده است. مرگی که خود از آن آگاه بود و خود آن را برگزید. هم او خطاب به یکی از شاگردانش که از ناراحتی از دست دادن استاد گریان بود، چنین گفت:

«آیا اشکباری تو از مرگ من است؟ اگر چنین است به شما می‌گویم که هم اکنون گره از پیشانی باز کنید. زندان را به گل‌های خوشبو بیارید. تن را به عطر آغشته کنید و سرود شادی سر دهید که نزدیک است جامه پرزحمت تن را رها کرده، همچون کیبوتری سبکبال سوی آشیان خویش پر کشایم.» (همان: ۳۸) پس بیهوده نیست که گفته‌اند سقراط پایان فلسفه را تأمل بر مرگ می‌شمارد. (معتدی، ۱۳۷۳: ۴)

انسان موجود اندیشه‌مندی است، و مرگ حقیقی است که بی‌تردید قوه عاقله آدمی را به هم‌آوردی فرا می‌خواند و هر کس به فراخور خود در میدان زندگی بارها و بارها با آن دست و پنجه نرم می‌کند. پس می‌توان اندیشه مرگ را هم‌زاد جان آدمی و به درازنای تاریخ دانست و از این نیز پیشتر رفت و مانند هگل «تاریخ را محصول کنش بشر با مرگ دانست.» (همان: ۴)

این پژوهش مرگ را در همان معنایی در نظر می‌گیرد که در نگاه نخست به ذهن هر کس می‌آید، یعنی همان که در واژه‌نامه‌ها موت و مردن معنی می‌شود. یعنی مرگ تن، و گرنه مرگ می‌تواند معنای دیگری نیز به خود بگیرد: «نفی همه اوصاف خودی، فانی شدن در حق.» (شهیدی، ۱۳۸۰: ۱۱۰) و نیز:

«مرگ در اصطلاح عرفا به معنی خلع البسه مادی و طرد قیود دنیوی و توجه به عالم معنوی و فنا در صفات و اسماء ذات است.» (سجادی، ۱۳۶۳: ۲۱۰)

هر یک از دو متن مورد بررسی، نمایانگر بخشی از فرهنگی هستند که به آنها متعلقند و نه بازگو کننده همه آن. این نکته نشان‌دهنده بخش مهمی از حد و حدود این پژوهش است. پس این مقاله نه در پی تبیین تمام و کمال دیدگاه ایرانیان باستان در باب مرگ است و نه دیدگاه اسلام. چنین کاری دست کم مستلزم بررسی جامعی در قرآن و اوستا می‌باشد. اما بی‌تردید اهمیت و جایگاه هر دو متن بیانگر نکات مهمی است که امید می‌رود چنین پژوهشی را در خور اعتنا کند.

مفهوم‌شناسی مرگ و توصیف آن در نهج‌البلاغه

در نهج‌البلاغه همیشه مرگ در معنایی که این پژوهش در پی آن است، نیامده است: «تنگدستی مرگ بزرگتر است.» (حکمت: ۱۵۴)

یا در حکمت ۳۴۱ از مرگ قلب، سخن به میان آمده است: «هر که پارسایی‌اش اندک باشد، قلبش بمیرد و هر که قلبش بمیرد، به آتش دوزخ داخل گردد.»

امام علی (ع) چنانچه در بخش بعد خواهد آمد، جان مرگ اندیشی دارد، پس کیبوتر اندیشه و احساساتش همین جا نیز هوای آشیانه از سر به در نمی‌کند و در انتها به خانه مألوف خویش بر می‌گردد: «هر که فراوان یاد مرگ کند...» (حکمت: ۳۴۱)

گذشته از این، آنچه در این بخش عرضه خواهد شد، تصویرها و تعریف‌هایی است که از زبان امام علی (ع) درباره مرگ در نهج‌البلاغه آمده است. امید است که مفهوم روشنی از آن در ذهن خواننده محترم نقش بندد:

«به خدا سوگند، سخنی است به جد، نه بازیچه، سخنی است راست، نه دورغ و آن سخن مرگ است، که چاووش آن بانگ دعوت خود به گوش همه رسانید و ساریان خدا خوانش مسافران را با شتاب فراخواند.» (خطبه: ۱۳۲)

جدی بودن، راست بودن، همگانی بودن و شتابان بودن، ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی است که از عبارت برای مرگ می‌توان برشمرد. در خطبه ۱۶۶ نیز به همگانی بودن مرگ با عبارت «امرالعامه» اشاره شده است. فراگیر بودن مرگ را در حکمت ۱۲۷ نیز می‌توان دید: «خداوند را ملکی است که هر روز ندا در می‌دهد که بزاید برای مردن و گرد آوردید برای فنا شدن و بسازید برای ویران گشتن.»

پس این فراگیری را می‌توان به تمامی کائنات نیز تعمیم داد. عبارت بعدی از نامه ۲۷ است: «مرگ کاری بزرگ و حادثه‌ای خطرناک را با خود می‌آورد. مرگ یا هر چه می‌آورد خیر است که با آن شری همراه نیست یا شری است که در آن از خیر نشانی نیست.»

این خیر و شر البته اشاره به فرجام آدمی در رسیدن به دوزخ یا بهشت دارد. در خطبه ۶۳ با مضمونی شبیه آنچه در نامه ۲۷ دیدیم، از مرگ با عنوان حد فاصل دوزخ و بهشت، و به شتابان بودن آن مانند خطبه ۱۳۲ اشاره می‌رود: «میان شما و نعمت بهشت و آتش دوزخ، فاصله‌ای جز مرگ نیست. مرگی که بی‌تردید آمدنی است... غایبی که گذشت شب و روز به اصرار فرا می‌خوانندش. شتابان باز خواهد گشت. قاصدی که با بشارت رستگاری، با تهدید شوربختی از راه می‌رسد.»

تصریح بر دوسویه بودن مرگ، که یک سر آن سعادت و سر دیگر شقاوت است، در این فراز نهج‌البلاغه نیز به چشم می‌آید. پس راه میانه‌ای در کار نیست. تعریف‌ها و توصیف‌هایی از این دست، البته هراس در دل کسی نمی‌افکند، اما باید دانست که این تنها آغاز و آرامش راه است. در دیگر سو خبرهای دیگری به گوش می‌رسد: «ای ساکنان خانه‌های وحشتناک و محله‌های تهی و گروه‌های تاریک، ای در خاک غنودگان، ای غریبان، ای ترسندگان!...» (حکمت: ۱۲۵)

این سخنان در پی عبور علی (ع) از گورستان کوفه از ژرفای جان او به درآمده است و هول و هراس را در افزون از هزاره‌ای در جان آدمی می‌افکند. باید دانست که این حرف لفاظی و بازی با کلمات نیست و دقت در نمونه‌های دیگر آن را ثابت می‌کند:

«مرگ ویرانگر لذت‌های شماست. تیره کننده خواهش‌های نفسانی شماست؛ دور کننده شما از هر مقصد و مقصود است؛ دیدارکننده‌ای که کس دوستش ندارد؛ هم‌آوردی است که هزیمت نشناسد؛ کینه‌جویی است که کس طالب دیدارش نیست؛ ریسمان‌هایش شما را سخت فرو بسته است؛ شر و فسادش شما را در برگرفته و پیکان‌هایش به سویتان روان است و صولت و قهرش بر شما سخت بزرگ و ستم و تجاوزش بی در پی... زودا که ابرهای تیره‌اش بر سرتان سایه افکند و بیماری‌هایش شدت گیرد و تاریکی‌های شدايدش همگان را در خود فرو پوشد و زمان سكرات مرگ در رسد.» (خطبه: ۲۲۱)

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مبنوی
خرد و بهره‌های
نریبی آن

این تازیانه، بافته‌ای از شرحه شرحه جان علی (ع) است که در تار و پود کلمات در پیچیده و آدمیان را هشدار می‌دهد. واژگانی چنین روشن، خود گویای خویشند و بی‌نیاز از توضیح. عبارتهایی نزدیک به آنچه گفته آمد، در خطبه ۹۸ نیز به چشم می‌خورد:

«... هاذم اللذات، ومنغص الشبهوات، وقاطع الامنیات...»

«ویرانگر خوشی‌ها»، «تیره‌کننده شهوت‌ها»، «قطع‌کننده رشته آرزوها»

نهیب این کلمات چشمان فرو بسته انسان را که در خیال‌های خویش خواب است، باز می‌کند تا رو در رو در چشمان چیزی بنگرد که هیچ گاه از او غافل نیست:

«وکیف غفلتکم عما لیس یفلاکم...» (خطبه: ۱۸۸)

«و چگونه از چیزی غافل شوید که هیچ گاه از شما غافل نگردد.»

مرگ اندیشی، آینه تمام نمای علی بن ابی طالب (ع)

«منتره است خدا، چه نزدیک است زنده به مرده تا به او پیوندد و چه دور است مرده از زنده به سبب بریدن از او.» (خطبه: ۱۱۳)

۵۵

یاد مرگ از کلیدهای گشاینده شخصیت علی بن ابی طالب (ع) است. روزنی است که از نگرستن در آن، اندیشه‌های او را می‌توان دید. آینه‌ای است که سیمای او را عیان می‌کند. اگر این مقاله بتواند همین نکته را به نیکی باز نماید به مقصود خویش در آنچه از نهج البلاغه می‌خواهد بگوید، رسیده است.

محوریت مرگ اندیشی در نهج البلاغه به گونه‌ای است که اگر از خدا سخن می‌رود، در پی آن یاد مرگ می‌آید. اگر از انسان یا دنیا و جهان سخن می‌رود، باز هم به مرگ می‌رسد. گویی مرگ اندیشی شاهراهی است که همه راه‌ها به آن ختم می‌شود. به سخن دیگر مرگ است که از آن می‌توان به ریشه‌های اندیشه و احساس امام علی (ع) رسید:

«به خدا دل بستگی پسر ابوطالب به مرگ از دل بستگی کودک به پستان مادر بیشتر است.» (خطبه: ۵)

کودک شیرخواره در آغوش مادر با او یکی می‌شود. پاره‌ای از او می‌شود. همه امنیت و آرامش کودک در چنین لحظه‌هایی خلاصه می‌شود. چگونه است که کسی مرگ را که در نگاه پیشینه آدمیان جز دوری و مهجوری نیست، این چنین به تصویر می‌کشد؟

«به خدا سوگند اگر مرگ من فرا رسد و فرا خواهد رسید، میان من و شما جدایی می‌افکند. در حالی که از مصاحبت شما بیزارم و با شما چنانم که گویی ندارم... چیزی را که بیش از هر چیز دوست دارم مرگ است که به سراغم آید.» (خطبه: ۱۷۹)

ممکن است بگویند هر کسی را اوقاتی دست می‌دهد که از هر چیز و هر کس دلزده می‌شود و

حتی آرزوی مرگ می کند، اما خود می دانیم که درسویدای دل، زنده بودن را با هیچ کالایی سودا نمی کنیم.

«به خدا سوگند باکی ندارم که من سراغ مرگ روم یا مرگ به سراغ من آید.»
(خطبه: ۵۴)

این عبارت دربی درنگ او در نبرد صفین، برای زدودن کج فهمی ها بیان شده است. جالب است که در یکی از همین روزهای صفین، صدای علی (ع) شنیده می شود که:

«از جانبازی های خود شادمان باشید و سبک و آسان به سوی مرگ روید.» (خطبه: ۶۵)

سید شریف رضی خطبه ۶۱ را این گونه روایت کرده است:
«هنگامی که او را از ناگهان کشته شدن هشدار دادند: از سوی خداوند مرا سپری است سخت و استوار که چون روزگارم به سر آید از هم بدرد و مرا تسلیم مرگ کند. در آن هنگام اگر تیری به سوی من اندازند، خطا نرود و اگر زخمی به من رسد بهبود نیابد.»
از چه خویش را به رنج می افکنیم. هر آدمی خویش را افزونتر از هر کس دیگر می شناسد. پس از علی (ع) می پرسیم تا پاسخمان دهد:

«او را گفتند خود را چگونه می یابی؟ چگونه است حال کسی که بقایش او را به فنا می کشاند و در تندرستی اش بیمار گردد و مرگ در جای امن و آسایشش به سراغش آید.» (حکمت: ۱۱)

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مینوی
خرد و بهره های
تربیتی آن

۵۶

این توصیفی است که او از خویشتن عرضه می کند. در مقدمه مقاله ملاحظه شد که مرگ اندیشی پیشینه ای کهن دارد. اما در رویاوری با نهج البلاغه، حیرت بر جان آدمی چیره می شود از انسانی این چنین مرگ اندیش و از این رو است که اندیشه مرگ، شاهراه اندیشه و احساس علی (ع) و آینه ای است که در آن چهره اش را بی زنگار می توان دید.
نامه ۲۳ نهج البلاغه به روایت سید شریف رضی، وصیتی است که امام (ع) آن را اندکی پیش از وفات بیان کرده است:

«و اگر بمیرم مرگ میعادگاه من است... به خدا سوگند چون بمیرم، چیزی که آن را ناخوش دارم به سراغم نخواهد آمد یا کسی که دیدارش را نخواست به باشم بر من آشکار نخواهد شد. من همانند تشنه ای هستم که به طلب آب می رود و آب می یابد.»

سکوت تنها واکنشی است که در برابر این کلمات می توان داشت. تنها باید شنید و اندیشید. هر کلمه ای افزون بر آنچه آمد، توضیح واضح است: «پس از سفارش مردم به ترس از خدا بی درنگ به مرگ می پردازد.» و نیز خطبه های ۲۰ و ۲۱ و ۲۸ و ۲۲۱.

آخرین نمونه ای که در این بخش روایت می شود، باز با سوگند به نام خدا همراه است (و این خود نکته ای است در خور تأمل) و مربوط به خطبه ۸۳ می شود. این خطبه سخنی درباره «عمرو بن عاص» است، لیکن علی (ع) در انتهای آن عبارتی در وصف خویش در قیاس با «ابن عاص» دارد:
«به خدا سوگند یاد مرگ مرا از هر بازیچه مزاحی باز می دارد.»

این همه، نشان می‌دهد که مرگ اندیشی مفهومی بنیادی در نهج البلاغه است که از تأمل در آن می‌توان به شخصیت علی (ع) نزدیک شد و از چشم او به هستی نگریست. اینک در آینه مرگ که جام جهان نمای علی بن ابی طالب (ع) است، جان و جهان او را نظاره می‌نشینیم.

انسان شناسی در آینه مرگ

«آنگاه خدای سبحان از زمین درشتناک و از زمین هموار و نرم و از آنجا که زمین شیرین بود و از آنجا که شوره زار بود، خاکی برگرفت و به آب بشست تا یکدست و خالص گردید. پس نمناکش ساخت تا چسبنده شد و از آن پیکری ساخت دارای اندام‌ها و اعضاء و مفاصل. و خشکش نمود تا خود را بگرفت، چونان سفالینه و تا مدتی معین و زمانی مشخص سختش گردانید؛ آنگاه از روح خود در آن بدمید. آن پیکر گلین که جان یافته بود، از جای برخاست که انسانی شده بود...» (خطبه: ۱) این ماجرای آفرینش آدم است که در خطبه ۸۲ از نگاهی دیگر به آن پرداخته شده است:

«خداوندش در ظلمت زندان‌ها و درون غلاف‌ها و پرده‌ها پدید آورد؛ نطفه‌ای بود جهنده و خونی لخته شده، بی هیچ صورتی، و جنینی و شیرخواره‌ای و از شیر باز گرفته‌ای. سپس، جوانی شد بالیده و رسیده. خداوند او را دلی داد فراگیرنده و زبانی سخنگوی و [دیده‌ای بینا] تا از سر اعتبار فهم کند و از ناشایسته‌ها بپرهیزد.»

این خطبه‌ای است که بنا بر روایت سید رضی پس از آن شنوندگانش به لرزه در افتادند و گریستند و دل‌هایشان در اضطراب افتاد:

«چون قامتش اعتدال یافت و قد برافراشت، مغرورانه سر برتافت و گمراه و لابلایی شد. دلو آرزوها از چاه ضلالت بر می‌کشید... هنوز سرگرم سرکشی بود و سرگرم شادخواری و لذت‌جویی که بلای مرگ بر سرش تاختن گرفت... بیهوش افتاده و در حال سکر است. غمگین و حسرت زده است، به هنگام جان دادن به درد می‌نالد و به هنگام رخت بر بستن از این جهان رنج دیده است و درد کشیده.»

هر چه آتش جان علی (ع) افروخته‌تر می‌شود، کلمات گداخته‌تر می‌شوند:

«آن‌گاه پیکرش را در کفن‌ها می‌پیچند و او را که رام و تسلیم است، از زمین بر می‌گیرند و بر تخته پاره‌ها می‌نهند و او را که از شدت تعب، چون اشتر از سفر باز گشته است... به سرای غربتش برند...»

ملاحظه می‌شود که علی (ع) دوره‌های بالندگی بشر را یکی یکی بر می‌شمارد تا به مرگ می‌رسد. در این خطبه و در فرازهایی بیش از پاره‌ای که بیان شد باز به مرگ پرداخته شده است:

«آدمی گروگان محله مردگان است و تنها در تنگنای گور خفته است. حشرات و گزندگان پوست تنش را بردریده‌اند و آن پیکری که تا چندی پیش زنده و شاداب بود اکنون پوسیده شده و وزش بادها نشانش را برانداخته و دست حوادث روزگار خاک او بر باد داده.»

نگریستن به آدمی از دریچه مرگ باز هم در نهج البلاغه وجود دارد. در حکمت ۱۲۱ علی (ع) شگفتی خویش را از شش گروه از آدمیان ابراز می‌کند که هر یک به نحوی دیدگاه ایشان را در باب «انسان» نشان می‌دهد. دومین موردی که ذکر می‌شود چنین است:

«در شگفتم از متکبر، که دیروز نطفه بود و فردا مرداری بیش نخواهد بود.»

در این عبارت چنانچه در جای «متکبر» کلمه «انسان» قرار گیرد، تغییری در معنا رخ نمی‌دهد، هم چنانکه در حکمت ۴۴۵ چنین شده است:

«فرزند آدم به چه چیز خود می‌نازد؟ آغازش نطفه بود و پایانش مردار شود. توان آن ندارد که خود را روزی دهد چون تواند که مرگش را از خود دفع کند.»

سرانجام آنکه در نگاه علی (ع) مرگ در نفس‌های آدمی موج می‌زند:

«نفس‌های آدمی، گام‌های اوست به سوی مرگ.» (حکمت: ۷۱)

و «مرگ‌ها تیره‌های خود را به سوی شما می‌افکنند. هر جرعه‌ای که می‌نوشید آب در گلویتان می‌جهد و هر لقمه‌ای که می‌بلعید، گلوگیرتان می‌شود.» (خطبه: ۱۴۵)

دنیا در آینه مرگ

«دنیا سرای فنا و رنج و دگرگونی‌ها و عبرت‌هاست.» (خطبه: ۱۱۳)

شاید بتوان عبارت بالا را فشرده‌تر نظر نهج‌البلاغه درباره‌ی دنیا دانست. این سخن سپس به تفصیل گشوده و اجزای آن به روشنی تعریف می‌شوند:

«سرای فناست، زیرا کمان خود را به زه کرده، تیرهایش خطا نمی‌رود و زخمش بهبود نمی‌یابد.

زنده را به تیر مرگ می‌زند و تندرست را به تیر بیماری و آن را که رهایی یافته به تیر شوربختی و ناتوانی. خورنده‌ای است سیری‌ناپذیر و نوشنده‌ای سیراب‌نشدنی.»

«سرای رنج است، زیرا آدمی گرد می‌آورد آنچه را که نمی‌خورد و بنا می‌کند آنچه را که در

آن سکنا نمی‌گزیند. سپس می‌میرد و به سوی خدا می‌رود.»

«سرای دگرگونی‌هاست، زیرا یکی را بینی که روزگاری بر نعمت و مال او رشک می‌بردند و

امروز بر بیچارگی‌اش ترحم می‌کنند.»

«سرای عبرت‌هاست، زیرا انسان را آرزویی است و آن آرزو را رویاروی می‌بیند، و به ناآگاه

مرگ در می‌رسد و آرزو را بر باد می‌دهد. نه دیگر آرزو فراچنگ می‌آید و نه آرزومند از چنگ

مرگ رهایی می‌یابد.»

در اینجا هم آوای دنیا و مرگ به خوبی دیده می‌شود. اگر همین جا این فصل به پایان رسد

کاری به گزاف انجام نشده است؛ آنچه به کار می‌آمد همان بود که بیان شد. با این حال، این اجمال

می‌تواند صورت تفصیل بگیرد تا حق سخن به تمامی گزارده شود:

«ای دنیا از من دور شو، افسارت را به پشت افکنم. من خود را از چنگال‌هایت رها کردم و از

دام‌هایت بیرون افکنم و از آن پرتگاه‌ها که بر سر راه من کنده‌ای اجتناب کردم.» (نامه: ۴۵)

در اینجا توصیف‌های دیگری از دنیا در مقابل روی خواننده است: «چنگال‌های دنیا و «دام‌ها» و

«پرتگاه‌های» آن. از این گونه است در خطبه ۸۲:

«دنیا آیشخوری تیره است و گل آلود. ظاهرش دلفریب است و باطنش هلاک‌کننده...» و «چه

بگویم درباره‌ی سرایی که آغازش رنج است و پایانش زوال و فنا.» (خطبه: ۸۱)

پس عجیب نیست که فرازهایی از نهج‌البلاغه با تحذیر از دنیا آغاز می‌شوند:

«شما را از دنیا برحذر می‌دارم که در کام شیرین است و در چشم سبز و خرم و پیچیده در

خواهش‌های نفسانی.» (خطبه: ۱۱۰)

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مینوی
خرد و بهره‌های
نریستی آن

«شما را از دنیا برحذر می‌دارم، که سرایی است ناپایدار، نه جایی که در آن ماند و دل در آن بست.» (خطبه: ۱۱۲)

نکته در خور تأمل آن که، آمیختگی دنیا به «رنج و گنج و درود و بدورد» که در خطبه ۸۲ نیز بدان اشارت رفت، از نگاه علی (ع) ذاتی آن و خواست خداوند است:

«خداوند دنیا را خوار شمرد، از این رو حلالش را به حرام و خیرش را به شر و زندگی‌اش را به مرگ و شیرینی‌اش را به تلخی درآمیخت... خیرش اندک است و شرش مهیاست. جمعش فناپذیر و ملکش نه بر دوام و آبادیش را خرابی در پی است.» (خطبه: ۱۱۲)

این همه برخاسته از اندیشیدن در کار جهان است. در خطبه ۶۲ توصیف دیگری از دنیا هست که دریغ است بازگو نشود:

«دنیا در نزد خردمندان همانند سایه زوال ظهر است که هنوز گسترده نشده، روی به کوتاهی نهد و هنوز افزون نشده، نقصان پذیرد.»

آنچه آمد نگاه غالب در نهج البلاغه به دنیا است. اما این تصویر هنگامی کامل می‌شود که در حکمت ۱۲۶ نیز تأمل شود. مردی به نکوهش و مذمت دنیا می‌پردازد و آنگاه علی (ع) در پاسخ او نکته‌های مهمی را بازگو می‌کند که شایسته توجه بسیار است:

«ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی و حال آنکه فریفته نیرنگ‌های او هستی و به دروغ هایش دل باخته‌ای! آیا هم فریفته دنیا هستی و هم نکوهشش می‌کنی؟... چه بیمارانی را با دست‌های تیار داشتی و چه دردمندانی را پرستاری کردی؟»

نگارنده ناگزیر از تلخیص است: خواننده محترم خود با مراجعه مستقیم به متن تمام حکمت را خواهد خواند. اما چنانچه یکی دو بخش دیگر از این فراز بیان نشود بحث ابتر خواهد بود:

«دنیا برای کسی که گفتارش را راست انگارد، سرای راستی است و برای کسی که حقیقت آن را دریابد، سرای عافیت است و برای کسی که از آن برای آخرتش توشه‌ای بگیرد، سرای توانگری است و برای کسی که از آن پند پذیرد، سرای اندرز و موعظه است.»

چنین نگاهی است که علی (ع) را از یک جانبه‌نگری به دور می‌کند:

«دنیا نمازگاه دوستان خداست، مصلای ملایکه خداست، محل نزول وحی خداست، بازارگاه دوستان خداست که در آن کسب رحمت کنند و سودشان بهشت است.»

به دلیل همین سخنان بود که گفته شد تا به حکمت ۱۲۶ نهج البلاغه توجه نشود، سخن در این بخش تمام نخواهد بود:

«پس چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند؟ در حالی که دنیا خود ندای فراق در داده و خود و اهل خود را به نیستی هشدار داده.»

دنیا خود را نیز به نیستی هشدار داده است. این از جمله سخنانی است که جز با صفت «حکیمانه» به گونه دیگری به وصف در نمی‌آید. و حرف آخر آنکه، در اینجا نیز اندیشه علی (ع)، یکسر سرای مرگ و آخرت از سر به در نمی‌کند و بدان باز می‌گردد.

هراس از مرگ و بهره‌های تربیتی آن

«نه آن که از مرگ بترسد از مرگ رهایی خواهد یافت و نه آن کس که دوستدار زیستن جاوید است، از عمر ابد بهره‌مند گردد.» (خطبه: ۳۸)

شاید ابتدایی‌ترین و بدیهی‌ترین واکنش آدمی در مواجهه با مرگ و اندیشه آن، ترس باشد که اگر نهج‌البلاغه از اشاره به آن خالی بود، بی‌گمان چیزی کم داشت. هر چند ترسیدن از مرگ در قاموس علی (ع) چنانچه برای نمونه در خطبه‌های ۵ یا ۵۴ آمده، نمی‌تواند معنایی داشته باشد:

«من پیشرو لشکر اسلام بودم... و هرگز از مرگ نهراسیدم.» (خطبه: ۳۴)

اما ترس از مردن به آشکاری روز است و ذهن مرگ اندیش علی (ع) بی‌تردید بدان می‌پردازد: «هنگامی که شما را به جنگ دشمنان فرا می‌خوانم، چشمه‌ایتان در چشم خانه به دوران می‌افتد، گویی که در ورطه مرگ دست و پای می‌زنید و از وحشت آن هوش از سرتان پریده است.» (خطبه: ۳۴)

نگاه بسیار متفاوت علی (ع) به مقوله مرگ در اینجا نیز جلوه‌گری می‌کند. کلمات برخی بزرگان در این باب چنان است که گویی خود و دیگران را از رسیدن مرگ دلجویی و آرامش می‌دهند. عبارت زیر از **گاندی** است:

«آیا نه چنین است که تولد و مرگ مانند دو روی یک سکه‌اند؟... پس چه جای اندوه یا شادمانی برای هر یک از آنها.» (هنیگورانی، ترجمه تیریزی، ۱۳۸۶: ۱۸۱)

ولی علی (ع) آدمیان را از مرگ می‌توساند و بر آن اصرار می‌کند. در خطبه ۲۳۲ مرگ را «حادثه‌ای خوفناک» توصیف می‌کند که باید بر آن پیشی گرفت:

«با کردارهای خود بر اجل‌های خود پیشی بگیرید... گویی آن حادثه خوفناک بر شما وارد شده است.»

می‌توان گفت که علی (ع) از این موضوع بهره‌ای تربیتی می‌برد:

«بندگان خدا، از مرگ و نزدیکی آن بترسید و ساز و برگ آن را مهیا کنید، زیرا مرگ کاری بزرگ و حادثه‌ای خطیر با خود آورد.» (نامه: ۲۷)

نمونه دیگر بیمی است که او نهر و اتیان را می‌دهد:

«من شما را می‌ترسانم از آنگاه که کشته در کنار این رود یا در پست و بلند این بیابان، به خاک افتاده باشید.» (خطبه: ۳۶)

شاید بتوانیم ترس از مرگ را در نگاه علی (ع) به دو گونه نیک یا پسندیده و بد یا ناپسند تقسیم کنیم. نیک از آن روی که موجب کردار نیک می‌شود و آدمی را مهبای سفر واپسین می‌کند و بد از آن روی که ناشی از غفلت یا بسیاری گناهان است:

«همانند آن کس مباح که بی‌آنکه کاری کرده باشد به آخرت امید می‌بندد و... به سبب بسیاری گناهانش از مرگ بیزار است... از مرگ می‌ترسد و پیش از آنکه فرصت از دست بشود، به کار نیک نمی‌پردازد.» (حکمت: ۱۴۲)

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مبتوی
خرد و بهره‌های
تربیتی آن

دعوت به مرگ اندیشی و بهره‌های تربیتی آن

دعوت به یاد کرد مرگ:

۱-۱ «شما را وصیت می‌کنم که مرگ را فراوان یاد کنید و این همه از آن غافل نشوید.» (خطبه: ۲۳۰)

- ۱-۲ «فراوان از مرگ و جهان پس از آن یاد کن.» (نامه: ۶۹)
- ۱-۳ «دعوت مرگ را به گوش‌های خود برسانید.» (خطبه: ۱۱۲)
- ۱-۴ «یاد مرگ از دل‌هایتان رخت بر بسته ...» (خطبه: ۱۱۲)
- ۱-۵ «ای فرزند! فراوان مرگ را یاد کن.» (نامه: ۳۱)

پیشی گرفتن بر مرگ:

۲-۱ «سبقت بگیرید به واقعه‌ای که همگان را در بر گیرد و یک یک شما را از آن چاره نیست.» (خطبه: ۱۶۶)

- ۲-۲ «ای مردم! از خدا بترسید ... و بر مرگ پیشی بگیرید.» (خطبه: ۱۹۴)
- ۲-۳ «رحمت خدا بهره کسی باد که ... و بر مرگ پیشی جوید.» (خطبه: ۷۵)
- ۲-۴ «بر یکدیگر پیشی بگیرید به سوی منازلی که به آباد کردنشان مأمور شده‌اید.» (خطبه: ۲۳۰)

آمادگی برای مرگ:

- ۳-۱ «آنگون چنان پندارید که مرگ ناگهان بر شما تاخته است ... بر شما باد به جد و کوشش و آمادگی و مهیا شدن ...» (خطبه: ۲۲۱)
- ۳-۲ «محبوبترین بندگان نزد خدا کسی است که ... و برای روز مرگ خود توشه‌ای مهیا کرد.» (خطبه: ۸۶)
- ۳-۳ «بار سفر بر بندید که این سفر را به اصرار از شما خواهند. مهیای مرگ باشید.» (خطبه: ۶۳)
- ۳-۴ «به پیشباز مرگ و سختی‌های آن روید و پیش از آنکه بر شما فرود آید، پذیرای آن گردید و پیش از آنکه در رسد، خود را مهیای آن کنید.» (خطبه: ۲۳۲)
- ۳-۵ «مهیا شوید، خدایتان رحمت کند که در میان شما بانگ رحیل در داده‌اند.» (خطبه: ۱۹۵)

نتیجه یاد مرگ:

- ۴-۱ «پیش از آنکه مرگتان فرا رسد، دست به اعمال صالح زنید.» (خطبه: ۶۳)
- ۴-۲ «هر که در انتظار مرگ باشد، به کارهای نیک شتاب کند.» (حکمت: ۳۰)
- ۴-۳ «هر که فراوان یاد مرگ کند، به اندکی از دنیا راضی باشد.» (حکمت: ۳۴۱)
- ۴-۴ «دوستان خدا مرگ را نزدیک انگاشته و به انجام دادن عمل نیکو مبادرت ورزیده‌اند و آرزو را دروغ شمرده‌اند.» (خطبه: ۱۱۳)
- ۴-۵ «یاد مرگ مرا از هر بازبچه و مزاحی باز می‌دارد.» (خطبه: ۸۳)
- ۴-۶ «یاد مرگ از دل‌هایتان رخت بر بسته و آرزوهای دروغین شما را در بر گرفته، تا آنجا که دنیا

بیش از آخرت دل‌هایتان را تسخیر کرده است.» (خطبه: ۱۱۲)

۴-۷ «هنگامی که آهنگ کاری ناپسند می‌کنید، به یاد داشته باشید مرگ را.» (خطبه: ۹۸)

۴-۸ «دل خویش به موعظه زنده دار و... به ذکر مرگ خوارکن و وادارش نما که به مرگ خویش اقرار کند.» (نامه: ۳۱)

۴-۹ «مرگ را یاد کن... تا چون به سراغت آید، مهبای آن شده، کمر خود را بسته باشی، به گونه‌ای که فرارسیدنش به ناگهان مغلوبت نکند.» (نامه: ۳۱)

۴-۱۰ «آن را که از خود برخوردار است، مرگ اندرزدهنده است و برای آنکه از خرد بهره‌ای ندارد، مایه عبرت است.» (خطبه: ۲۳۲)

بهره‌های تربیتی

نتیجه‌های اندیشیدن به مرگ با توجه به موارد چهارگانه‌ای که بیان شد، می‌تواند چنین باشد:

۵-۱ «آماده شدن آدمی برای مرگ و بازداشتن او از غفلت از مرگ و وسوسه شیطان.» (خطبه: ۶۳)

۵-۲ «مبادرت به انجام کارهای نیک و شتاب در آنها.» (حکمت: ۳۰)

۵-۳ «غرق نشدن در آرزوها و رویاهای دروغین.» (خطبه: ۱۱۳ و حکمت: ۹۸)

۵-۴ «بازداشتن از کارهای ناپسند.» (خطبه: ۹۸)

۵-۵ «خوار کردن دل.» (نامه: ۳۱)

۵-۶ «غنیمت دانستن فرصت‌ها.» (خطبه: ۷۵)

۵-۷ «بازداشتن آدمی از غفلت.» (خطبه: ۶۳)

۵-۸ «آماده شدن برای سفر آخرت و آباد کردن جهان واپسین.» (خطبه: ۲۳۰)

۵-۹ «رهنمون کردن آدمی، به سوی آنچه از جانب پروردگار خویش بدان مأمور است.» (خطبه: ۲۳۰)

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مینوی
خرد و بهره‌های
تربیتی آن

۶۲

دستاوردها

از دنیا سخن رفت، زیرا آدمی ساکن آن است و از انسان، زیرا اساساً موضوع تعلیم و تربیت، انسان است و در هر نظام تربیتی توصیف انسان، به منزله سنگ بنای آن است. (باقری، ۱۳۸۵: ۱۱)

بی‌گمان مرگ اندیشی و اندرز دادن به آن در نهج‌البلاغه شیوه‌ای تربیتی به شمار می‌رود که علی (ع) آن را در مورد اشخاص مختلف، از فرزند خویش گرفته تا آدم‌های کوچک و بازار و حتی والیان و فرماندهان خویش (نامه ۲۷ به محمدبن ابی بکر) به کار می‌برد، تا جایی که می‌توان آن را روشی در سیاست و کشورداری ایشان نیز نام برد.

مرگ اندیشی نزد علی (ع) به مثابه راهبردی تربیتی، سری در آسمان و نگاهی بر زمین دارد. هدف غایی آن زنده کردن آدمی است، تا سرای آخرت خویش آباد کند و به سوی غایتی که بدان مأمور است ره پوید. (خطبه ۲۳۰) اما رسیدن به این آرمان از گذرگهی زمینی میسر است. پس آدمیان را هشدار می‌دهد که:

«آیا نمی‌بینید که رفتگانتان باز نمی‌آیند؟ آیا نمی‌بینید که برجای ماندگان را بقای نیست.» (خطبه: ۹۸)

این بیدار باشی است، تا انسان‌ها را از خوابی خود خواسته، بیدار کند تا رؤیایها و خیالات، از سر به در کرده و در خیال مرگ باشند. (خطبه ۶۳) تا از غفلتی که به قراری نانوشته در میانشان جاری است، به درآیند و مرکب آرزوهای خویش، بی‌لگام رها نکنند:

«هر که عنان مرکب آرزوها رها کند و در پی آن بشتابد، مرگش بلغزاند و بر زمین اندازد.» (حکمت: ۱۸)

در یک کلام علی(ع) با اندرز به مرگ‌اندیشی، از انسان‌ها می‌خواهند تا خوب باشند و به کردارهای نیک مبادرت ورزند. (حکمت: ۳۰ و خطبه: ۶۳) و این نکته کوچکی نیست.

این بود معنای آن که گفته شد: اندیشه مرگ در اندیشه نهج‌البلاغه، سری در آسمان و نگاهی بر زمین دارد، یعنی به رغم آنکه در بادی امر به نظر می‌آید، به این جهانی کردن آدمی نیز نظر دارد. یعنی او از واقعیت‌های هستی خویش درباره حقیقت جهان به در آید، تا از سیطره اسطوره‌های خویش که الهه‌های کودکی اندیشه‌های آدم است، بیرون شود و فرصت کوتاه زندگی را با نیکی بگذراند، تا به سرمنزله حقیقی که مأمور رسیدن به آن است، برسد. یاد مرگ مهاری است بر آرزوهای پایان ناپذیر انسان، آرزوهایی که وی را بسته خویش می‌کنند و به ناکجایی می‌کشاند که ثمری جز تباهی عمر گرامی ندارد.

درآمدی در شناخت «مینوی خرد»

کتاب مینوی خرد در اصل به زبان پهلوی است و دانشمند فقید «دکتر احمد تفضلی» در خرداد ۱۳۵۴ آن را به فارسی امروزی ترجمه کرده است. ناگفته نماند که مترجم از وجود ترجمه فارسی دیگری نیز از این کتاب که در ۱۳۱۷ و در بمبئی انجام یافته است، خبر داده است. (ص ۱۴) مبنای کار و ارجاعات این مقاله همان ترجمه مرحوم تفضلی است، که مشخصات کامل آن در فهرست منابع آمده است.

هم چنانکه مترجم در پیشگفتار چاپ نخست آورده است، این کتاب را «از جهت در برداشتن اندرزا و حکم می‌توان در عداد اندرزنامه‌های پهلوی به شمار آورد.» (ص ۱۱) این اصلی‌ترین علت برای انتخاب مینوی خرد در این پژوهش بوده است. زیرا هم دست را در استنتاج‌های تربیتی باز می‌گذارد و هم مقایسه آن را با نهج‌البلاغه که به هر روی، هم صبغه دینی دارد و هم تربیتی، امکان پذیر می‌کند.

نکته دیگری که در پیشگفتار چاپ نخست بیان شده است اینکه در مینوی خرد، افزون بر آنچه گفته شد، از «آفرینش و وقایع اساطیری و معاد نیز سخن رفته است.» (ص ۱۱) در حقیقت هم چنانکه دکتر تفضلی در کتاب دیگر خود، یعنی تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام نیز اشاره کرده است، مینوی خرد «یکی از چند منبع مهم درباره سرنوشت روح آدمی پس از مرگ و جدایی آن از تن، در ادبیات پهلوی است.» (ص ۱۹۷) این نیز دلیلی دیگر برای انتخاب این متن بوده است.

اما از اطلاعات دیگری که می‌توان از پیشگفتار مترجم به دست آورد، یکی آنکه متن اصلی کتاب دارای یک مقدمه و شصت و دو پرسش و پاسخ است و دو دیگر اینکه، سؤال‌ها از جانب شخصیتی خیالی که «دانا» نامیده شده است، مطرح می‌شود و «مینوی خرد» (روح عقل) به آنها پاسخ می‌گوید. (ص ۱۱)

«دانا» برای یافتن حقیقت به سرزمین‌های مختلف سفر کرد و با علمای مختلف محشور و با عقاید گوناگون آشنا شد و سرانجام خرد را برگزید و «مینوی خرد» بر او متجلی شد و دانا سؤال‌های خویش را بر او عرضه کرد. (ص ۱۱)

دکتر تفضلی در کتاب تاریخ ادبیات پیش از اسلام، آورده است که نام نویسنده یا گردآورنده مینوی خرد، مشخص نیست. (ص ۱۹۶) همچنین «در مورد زمان تدوین کتاب نمی‌توان به قطعیت اظهار نظر کرد. اما می‌توان احتمال داد که در اواخر دوره ساسانی تدوین شده است.» (ص ۱۹۸)

دنا، انسان و مرگ اندیشی در مینوی خرد

تذکر:

در این مقاله آنچه از دنیا و انسان و حتی مرگ در مینوی خرد می‌آید، آنهایی است که به موضوع این پژوهش مربوط می‌شوند و نویسنده هرگز مدعی بازگشایی انسان‌شناسی یا جهان‌شناسی مینوی خرد، که خود می‌تواند بحث مستوفایی باشد، نیست.

اینکه چرا مانند نهج البلاغه عنوان‌ها جداگانه مطرح و بررسی نشد؟ نخست به دلیل در هم تنیدگی مطالب، در مینوی خرد است که در بیشتر موارد راه را بر جدا کردن آنها می‌بندد، و دوم حجم کم خود متن و حجم کمتر مطالبی بود که به کار می‌آمدند.

همان‌طور که گفته شد، اصل متن مینوی خرد مجموعه‌ای از شصت و دو پرسش و پاسخ است. نخستین پرسش «دانا» از «مینوی خرد» آن است که:

چگونه می‌توان نگاه‌داری و آسایش تن را خواست بدون زیان رسانیدن به روان، و نجات روان را بدون زیان رسانیدن به تن؟ (ص ۲۰)

پاسخی که از جانب مینوی خرد عنوان می‌شود، طولانی‌ترین پاسخ به مجموع پرسش‌های دانا می‌باشد. او به صد و نود و شش مورد اشاره می‌کند که تقریباً تمامی آنها دستورهای اخلاقی و دینی در زندگی شخصی و اجتماعی است. دستورهایی که گاه جزئی‌ترین مسائل را نیز در بر می‌گیرد:

«در هنگام غذا خوردن سخن مگوی.» (ص ۲۱)

و گاه شامل اعم و اهم مسائل اخلاقی می‌شود که از قضا در تعالیم اسلامی نیز مطرح هستند:

«خشمگین مشو... شهوت رانی مکن...» (ص ۲۱)

در این پاسخ‌ها می‌توان به دنبال یافتن نشانه‌های انسان مطلوب از نگاه کتاب بود. اینها دستورها و تعلیم‌هایی برخاسته از فرهنگ ایران قدیم است که از زبان مینوی خرد، عنوان می‌شود.

به هر روی از میان موردهای عنوان، می‌توان به بند نود و شش و صد و سیزده اشاره کرد که همه در پیرامون انسان، دنیا و مرگ است. در حقیقت فشرده‌ای از انسان‌شناسی و دنیاشناسی و مرگ‌شناسی کتاب را که مربوط به بحث این مقاله هست، در اینجا می‌توان دید:

«به انبار کردن کار نیک کوشا باش، تا در جهان مینوی به فریاد رسد.» (ص ۲۴)

«به هیچ نیکی گیتی تکیه مکن، چه نیکی گیتی همچون ابری است که در روز بهاری آید که به هیچ کوه نپاید.» (ص ۲۴)

تردیدی نیست که مراد از «گیتی» دنیا و امور دنیوی است و این را مترجم محترم نیز در پاورقی صفحه ۱۸ کتاب بیان کرده است. توجه خواننده را به قید «هیچ» که در ابتدا و انتهای جمله آمده است

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مینوی
خرد و بهره‌های
تربیتی آن

جلب می کنیم. یعنی حتی خوبی‌ها و نیکی‌های این دنیا نیز به هیچ وجه محل اتکای مناسبی برای انسان نیستند؛ چرا که خود در اساس پای بارانی از طراوت بر جان آدمی بریزند:

«گیتی را در فرجام، مرگ و ناپیدایی است.» (ص ۵۵)

عبارت بعدی خطاب دیگری به انسان است و روشنی جمله‌های پیشین را کامل می کند و دنیا را از نگاه کتاب نمایان می کند:

«بسیار گیتی آرای مباش چه مرد گیتی آرای تباه کننده مینو باشد.» (ص ۲۴)

تعبیر «گیتی آراه باز هم در کتاب آمده است. برای نمونه در پرسش بیست، سخن از فرجام مرد «گیتی آراه» می شود. (ص ۴۰) یا در پرسش سی و نه، علاوه بر این به عبارت جالب «مینو برهم زن» برمی خوریم:

«فرجام مرد گیتی آراه و مینو برهم زن، بی برتر است.» (ص ۵۵)

یادآوری می شود که «بی بر» به معنی بی سود و ثمر است. جالب است که در پاسخ پرسش بیست و نه آمده است که:

«... از نظر خرد کسی ناپسندیده تر است که به مینو نگرود و گیتی را بیاراید.» (ص ۴۸)

به هر روی سخن بر سر عبارت «بسیار گیتی آراه مباش، چه مرد گیتی آراه تباه کننده مینو باشد.» از صفحه ۲۴ کتاب بود. مینو در اینجا چه به معنی امور روحانی یا روح باشد و چه در معنی فردوس و بهشت، در هر صورت رساننده معنی است. این عبارت بیان دیگری است از آنچه در مقدمه کتاب آمده است که آنجا نیز امور جسمانی و دنیوی در مقابل امور معنوی و روحانی قرار می گیرند:

«... مینو و گیتی مانند دو دژند. و مسلم است که یکی را می ستانند، و دیگری را نمی توان گرفت. پس آن چیزی را انبار کن که نیک است.» (ص ۱۸)

بی گمان ذهنی که این کلمات از او می تراویده، به مرگ می اندیشیده است و دریافتن این، نیازمند اندیشیدن بسیار نیست:

«به چیز (دارایی) و خواسته بسیار تکیه مکن، چه سرانجام همه را بایدت هشتن.» (ص ۲۴)

عبارت بعدی، دنباله طبیعی و منطقی فراز پیشین است:

«به قدرت اعتماد مکن، چه سرانجام بی قدرت بایدت بودن.» (ص ۲۴)

«سرانجامی» که در این جمله‌ها از آن سخن می رود، جز مرگ چه می تواند باشد؟ آیا جز قرار دادن «دنیا» و زندگی «انسان» در برابر «مرگ» است. پس هم اندرزهایی در شناخت حقیقت دنیا و جایگاه آدمی در آن است و هم هشدارهایی به انسان‌ها که مرگ را پیش روی خود ببینند:

«به آزر (احترام) و گرامی بودن (عزت) تکیه مکن، چه در مینو احترام به فریادت نرسد. و به پیوند و تخمه بزرگ تکیه مکن، چه سرانجام اعتماد به کردار خودت باشد.» (ص ۲۴)

در اینجا نیز ذهن گوینده از مرگ در گذشته و به پس از آن نیز پرداخته است، ولی به هر روی اگر از آنچه تاکنون بیان شد، یقین حاصل نمی شود که سخن، سخن مرگ است و توصیف آدمی در دنیایی که رو به مرگ دارد، فراز بعدی را باید خواند:

«به زندگی تکیه مکن، چه سرانجام مرگ بر تو رسد و لاشه‌ات را سنگ و پرنده پاره پاره کنند و استخوانت به زمین افتد.» (ص ۲۴)

روباروی قرار دادن مرگ و زندگی در برابر انسان و غالب دانستن مرگ و توصیف آن، نکات

مهمی است که به روشنی در عبارت بالا آمده است و باز نمایانگر دیدگاه‌هایی درهم تنیده در باب انسان و دنیا و مرگ است. همچنین این جمله، آشکارترین و به عبارتی تلخ‌ترین توصیف کتاب درباره خود مرگ به شمار می‌رود. و در سرتاسر کتاب جمله دیگری به این آشکاری در این زمینه دیده نمی‌شود. این البته به معنی فقدان اندیشه مرگ در بخش‌های دیگر کتاب نیست. چنانچه در ادامه همین بخش به رخدادهای پس از مرگ و سرنوشت آدمی در آن سوی مردن می‌پردازد که دارای نکته‌ها و اطلاعات درخور توجهی در باب دیدگاه‌های دینی ایرانیان پیش از اسلام است.

دعوت به مرگ اندیشی

عبارت‌هایی که در بخش پیشین بیان شد، علاوه بر تبیین دیدگاه کتاب درباره مرگ، آدمیان را نیز به اندیشیدن در آن فرامی‌خواند. پرداختن به یک موضوع در همین اندازه نیز برای متنی به کوتاهی مینوی خرد، جالب توجه است. اما آنچه موجب شد عنوان «دعوت به مرگ اندیشی» برای این بخش برگزیده شود پاره‌هایی از کتاب است که به اشکال تمام بحث را کامل می‌کند. در هفدهمین پرسش آمده است: «پرسید دانا از مینوی خرد که چرا مردمان به این چهار چیزی که باید بیشتر در ذهن خود بدان بیندیشند، کمتر می‌اندیشند، گذران بودن گیتی و مرگ تن و حساب روان و دوزخ؟ مینوی خرد پاسخ داد که به سبب فریب دیو آرزو و به سبب ناخرسندی (عدم قناعت).» (ص ۳۹)

در واقع این عبارت، خلاصه‌ای است بسیار رسا در جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و مرگ‌شناسی کتاب و نیز آمیختگی این هر سه (که بیشتر نیز بدان اشاره شد). ضمن آنکه در اینجا، به چرایی بی‌توجهی انسان به اندیشیدن درباره مرگ نیز پرداخته شده است که آن نیز شایسته توجه می‌باشد. برای پرهیز از درازگویی، بهره‌های تربیتی مرگ اندیشی در مینوی خرد، در خلال بخش بعدی عنوان خواهد شد تا هم این حاصل شود و هم برخی شباهت‌ها و نیز تفاوت‌های مرگ اندیشی در نهج‌البلاغه و مینوی خرد، بررسی شود.

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مینوی
خرد و بهره‌های
تربیتی آن

شباهت‌ها و تفاوت‌های مرگ اندیشی در نهج‌البلاغه و مینوی خرد

بی‌تردید دعوت آدمیان به مرگ اندیشی آن اندازه که در نهج‌البلاغه وجود دارد، به هیچ وجه در مینوی خرد دیده نمی‌شود. از این گذشته توجهی که در نهج‌البلاغه به پدیده مرگ به معنای مطلق آن شده است و توصیف‌ها و تصویرپردازی‌هایی که از آن در برابر خواننده می‌آید، در مینوی خرد موجود نیست. در بخش‌های پیشین آورده شد که نهایت توصیف مینوی خرد از مرگ، آن بود که «به زندگی تکیه مکن، چه سرانجام مرگ بر تو رسد و لاشه‌ات را سگ و پرنده پاره پاره کنند و استخوانت بر زمین افتد.» (ص ۲۴) مقایسه این با آنچه در توصیف مرگ در نهج‌البلاغه آمد، تفاوت دو نگاه را که برخاسته از دو جهان‌شناسی است، باز می‌نماید.

در ورای مرگ اندیشی در هر دو متن، اندیشه جهان پس از مرگ و سرنوشت آدمی پس از مردن و هشدار به او در به یاد داشتن آن وجود دارد، اما نگاه نهج‌البلاغه به ماجرای مردن (صرف نظر از پس و پیش آن) نگاهی استثنایی بوده و همگون دانستن توجه به مرگ در دو کتاب، ساده‌انگاری است. به این ترتیب همه بهره‌های تربیتی که برای مرگ اندیشی در نهج‌البلاغه می‌توان برشمرد در مینوی خرد یافت نمی‌شود. ولی معنای این سخن آن نیست که از توجه به مرگ در مینوی خرد، هیچ

نتیجه تربیتی نمی‌توان گرفت و یا به شباهت‌هایی با نهج‌البلاغه نمی‌توان رسید.
در بررسی نهج‌البلاغه ملاحظه شد که یکی از نتیجه‌های یاد مرگ، مبادرت به انجام کار نیک و شتاب در آن بود:

«پیش از آنکه مرگتان فرا رسد، دست به اعمال صالح زنید.» (خطبه: ۶۳)
«هر که در انتظار مرگ باشد، به کارهای نیک شتاب کند.» (حکمت: ۳۰)
در مینوی خرد نیز ذهن‌گوینده در اندیشه مرگ است که گوید:
«به انبار کردن کار نیک کوشا باش تا در جهان مینوی به فریادت رسد.» (ص ۲۴)
در خطبه ۲۳۰ نهج‌البلاغه از آمادگی برای مرگ و آباد کردن منزل و اسپین سخن رفته است:
«خدا شما را بیامرزد. بر یکدیگر پیشی بگیرید به سوی منازلی که به آباد کردنشان مأمورید.»
بی‌تردید یک یک از جنبه‌های مهم یاد مرگ در مینوی خرد، هشدار به رخدادهای پس از آن است.

«به آزر و گرمی بودن تکیه مکن، چه در مینو احترام به فریادت نرسد و به پیوند و تخمه بزرگ تکیه مکن، چه سرانجام اعتماد به کردار خودت باشد.» (ص ۲۴)
عبارت بالا نگاهی است به انسان از دریچه سرانجامی که بی‌تردید فرا می‌رسد و هشدار به او برای به چشم داشتن جهان مینوی که منزل و اسپین اوست. فراز بالا همچنین با حکمت ۴۴۵ نهج‌البلاغه که توصیف و نگاهی است به انسان از دریچه مرگ، شبیه است:

«فرزند آدم به چه چیز خود می‌نازد؟ آغازش نطفه بود و پایانش مردار شود.»
لازم به ذکر است که آنچه از توجه به جهان آخرت و توجه به آن در سایه اندیشه مرگ گفته شد، به معنی یکی دانستن دیدگاه‌های دو کتاب (در عین وجود برخی شباهت‌ها) نیست.
ملاحظه شد که در مینوی خرد، مانند نهج‌البلاغه، مرگ اندیش کردن انسان‌ها از یک سو برای دعوت ایشان به انجام کارهای نیک در این دنیا و از سوی هشدار به آنها است برای در نظر داشتن جهان و اسپینی که در پیش دارند. ولی بهره‌هایی که از نهج‌البلاغه در این باب بیان شد، دست کم به لحاظ کمی از مینوی خرد نمی‌توان استخراج کرد.

دست‌آورد پایانی

مرگ از جمله اموری است که بسان سدی عظیم و حادثه‌ای گریزناپذیر در برابر خواسته‌های بی‌پایان آدمی رخ می‌نماید. «یاد مرگ در واقع به رخ کشیدن حادثه‌ای است که همواره بر آدمی غالب و فاتح است.» از این حیث یاد مرگ همانند یاد خداوند است؛ زیرا یاد خداوند نیز به یاد آوردن موجودی است که بر او غلبه نمی‌توان کرد. (همان، ۱۳۷۶: ۲۹۱) پس چگونه است که انسان‌ها حادثه‌ای این چنین یگانه و ممتاز را در پس پرده‌های فراموشی، پنهان می‌کنند؟ شاید «به دلیل غفلت عمومی‌ای باشد که بر حیات همه ما انسان‌ها سایه افکنده است.» (همان: ۲۲۵) غفلتی از این دست چنانچه موجب سرکشی آدمی گردد، وی را بر مرکب خواسته‌های دل می‌نشانند، به گونه‌ای که جز خویشتن دیگری نمی‌بیند و آنگاه ترکنازی‌های بسیار می‌کند و بسیاری را قربان می‌کند تا به آمال خود دست یابد. چنین غفلتی به ویژه اگر بر قدرتمندان سیاسی یا اقتصادی جامعه‌ای غالب شود، طیف وسیعی از آحاد مردم را به تباهی می‌کشاند. در شرایطی از این گونه، یاد مرگ مهارتی است

که می‌تواند چشم جان انسان را بگشاید تا سرنوشت محترم خویش را ببیند و بیش از این با عریده‌های مستانه، خلق خدا را نیازارد.

روان‌شناسان می‌گویند: «اکثر کودکان هفت ساله ذهنیت نسبتاً کاملی از زندگی دارند و درک مفهومی آنها نیز از مرگ کمابیش کامل است. نباید فراموش کرد که پنج ساله‌ها نیز درک نسبتاً کاملی دارند... کودکان هشت نه ساله می‌دانند خودشان هم می‌میرند.» (هربرت، ۱۳۸۴: ۳۴۶)

نگارنده این سطور آموزگاری است که سال‌های بسیاری را با کودکان دبستانی گذرانده است. پس این مقاله را از دریچه نگاه آموزگاری به پایان می‌برد که هر سال تحصیلی به گونه‌ای حضور مرگ را در مدرسه می‌بیند. پدر یا مادری از میان دانش‌آموزان می‌میرد، یکی از اولیای مدرسه می‌میرد یا بستگان نزدیک و دور آنها و یا دانش‌آموزی از بین دانش‌آموزان. هر کدام از این حادثه‌ها به گونه‌ای دانش‌آموزان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ولی به جرأت تمام باید گفت که در تمام این موارد هیچ کار ویژه‌ای که مبتنی بر یافته‌های تربیتی باشد انجام نمی‌شود. چرا که همگی به نوعی حضور مرگ را نادیده انگاشته و در خیال خویش صورت مسئله را پاک می‌کنیم.

هنگامی که «مرگ فردی مورد علاقه، می‌تواند هولناکترین و دردناکترین تجربه زندگی باشد.» (معتمدی، ۱۳۷۳: ۲۱۸) آیا لزوم نوعی مرگ آگاهی برای پیشگیری از عوارض ناشی از مرگ اطرافیان دور و نزدیک وجود ندارد؟ هنگامی که از مرگ والدین به عنوان یکی از عوامل آشفته‌گی هیجانی و واکنش‌های شدید عاطفی در کودکان هفت تا یازده سال نام برده می‌شود (سیف و دیگران، ۱۳۷۹: ۳۲۳)، آیا نباید معلم و دانش‌آموز به فراخور خود از آگاهی لازم در این زمینه بهره‌مند باشند؟ سرآغاز توجه به مرگ در متون روان‌پزشکی را دهه ۱۹۶۰ م. دانسته‌اند. (معتمدی، ۱۳۷۳: ۱۳)

این در حالی است که تا پیش از آن، موضوع مرگ حتی در قلمرو پزشکی یک تابو محسوب می‌شد. (همان، ص ۱۳) در کشور ما اگر تحقیقاتی از این دست انجام می‌گیرد، باید کم و کیف آن در اندازه‌ای باشد که معلمان بتوانند از آن بهره‌گیرند، یعنی معلم بتواند سازماندهی مناسبی در مدیریت کلاس و تدریس خود (پس از مرگ یکی از اولیای دانش‌آموزان یا ...) داشته باشد و عکس العملی صرفاً احساسی و از سر دلسوزی با مسئله نکند.

مگر در نهج‌البلاغه نیامده بود که باید در تدارک مرگ و مهیای آن بود تا هنگامی که در رسید، غافلگیر و مغلوب نشویم؟ و مگر نه اینکه این سخن در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه که نامه‌ای به فرزند علی (ع) است، آمده است؟ بنابراین توجه به مرگ، هم در متن‌هایی مانند مینوی خرد که یکسره متعلق به فرهنگ ملی ایرانیان است و هم در متن‌های دینی (مانند قرآن و نهج‌البلاغه) موجود است. پس بر همگان است که به گونه‌ای خردمندانه با آن مواجه شوند.

مقایسه مرگ
اندیشی در نهج
البلاغه و مینوی
خرد و بهره‌های
تربیتی آن

منابع و مآخذ

- ۱- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۸۵). ترجمه نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲- باقری، خسرو (۱۳۸۵). نگاهی دوباره به تعلیم و تربیت اسلامی، چاپ یکم، تهران: انتشارات مدرسه.
- ۳- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: انتشارات سخن.
- ۴- تفضلی، احمد (۱۳۸۰). مینوی خرد، تهران: انتشارات توس.
- ۵- زارعی، جمال (۱۳۸۷). ضیافت افلاطون، شیراز: انتشارات نوید.
- ۶- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۳). فرهنگ معارف اسلامی، چاپ چهارم، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایرانی.
- ۷- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۰). حکمت و معیشت، دفتر نخست، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۸- سیف، سوسن (۱۳۷۶). روان‌شناسی رشد، جلد (۱)، تهران: انتشارات سمت.
- ۹- شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۳). شرح مثنوی (دفتر سوم)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۰- معتمدی، غلامحسین (۱۳۷۳). انسان و مرگ، تهران: نشر مرکز.
- ۱۱- هربرت، مارتین (۱۳۸۴). روان‌شناسی بالینی کودکان، ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۱۲- هنیگورانی، آناند (۱۳۸۶). چرا ترس از مرگ و مویه بر آن؟، ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران: انتشارات ققنوس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی